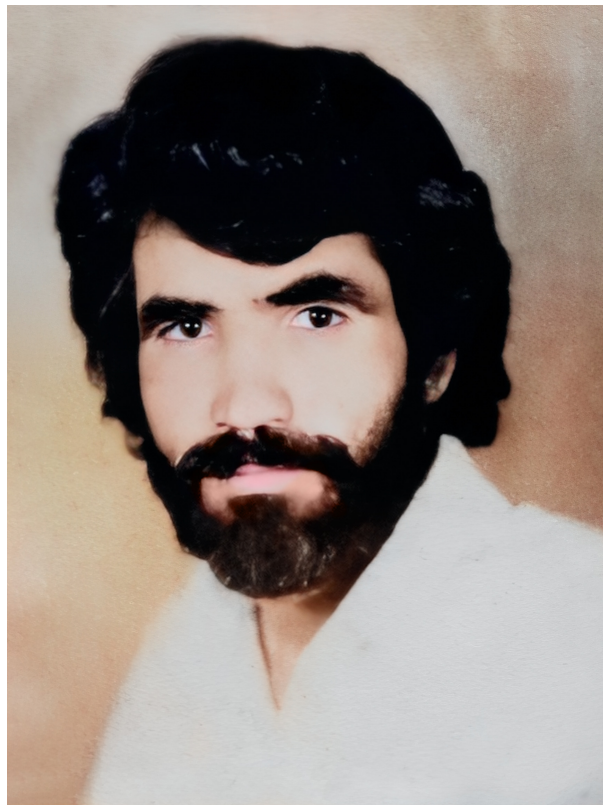


شهید قاسم مزیری فرد



نام پدر	محمد حسن
تاریخ تولد	۱۳۳۲/۱۱/۲۰
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۱/۲۲
محل شهادت	فکه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	آموزش و پرورش
تحصیلات	دیپلم
مدفن	بrazجان

زندگینامه

در بیستم بهمن ماه سال ۱۳۳۲ در خانواده آی مذهبی و متقی پسری به دنیا آمد که نام او را قاسم نهادند. ایشان در خانواده مذهبی خویش درس عشق و ایثار را آموخت و از مادر و پدر مهربان خویش درس دوستی اهل البیت عصمت و طهارت (ع) را یاد گرفت و مشق عشق به اهل بیت (ع) نمود. وی بعد از گذراندن دوران طفولیت به مدرسه رفت و در مدرسه نیز همیشه فعال و کوشا بود و در خواندن درس و انجام تکالیف فعالیت می نمود. ایشان دوران دبستان را با موفقیت به پشت پر نهاد و با طی نمودن دوران راهنمایی وارد دبیرستان گردید وی بعد از اخذ دیپلم وارد آموزش و پرورش گردید و به استخدام این نهاد در آمد و در شغل دفترداری مدارس به کار مشغول گردید. شهید قاسم مزیری فرد در دوران جوانی خویش به سر می برد که انقلاب و زمزمه های آن به شهر برازجان رسید و ایشان نیز چون دیگر مردم با اطلاع از آرمانهای خمینی کبیر در برپایی تظاهرات فعالیت می نمود ایشان در تحریک دیگران بر علیه رژیم منحوس پهلوی همتی عالی داشت. وی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با توجه به این که فردی فرهنگی بود در بسیج هم فعالیت می نمود و در هر میدانی وظیفه خویش را به خوبی ایفا می نمود. ایشان در بسیج و مسجد محله فعالیت می نمود و همواره در نماز اول وقت و جماعت شرکت می کرد و به آن اهمیت می داد. او فردی با تقوا و متقی بود و به مستمندان و خانواده های مستضعف هم کمک می نمود. شهید قاسم مزیری فرد با شروع جنگ تحمیلی عراق بر علیه ایران بارها به جبهه نبرد حق بر علیه باطل شرکت می کرد و از خود رشادتها نشان می داد. وی بار آخر که به جبهه اعزام گردید در عملیات والفجر یک برای انجام ماموریت به منطقه عملیاتی فکه گسیل گردید که مورد اصابت ترکش قرار گرفت و بر اثر جراحات جنگی به شهادت رسید ولی جسم پاکش مفقود گشت و بعد از سالها انتظار خانواده به وطن عزیزش بازگشت.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء

الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و اله الطاهرين.

درود بر پیامبران الهی و امام خمینی و درود بر شهدا فی سبیل الله وبر امت حزب الله شهید نظر می کند به وجه الهه

شهدا شمع محفل بشریت اند. ای خوش آندم که وفا بر عهد و پیمانم کنم.

جان به کف بگذارم تقدیم جانانم کنم.

اینجانب با ایمانی راسخ و آگاهی لازم تحت رهبریت پیامبر گونه امام خمینی بت شکن رهسپار جبهه جنگ حق علیه باطل شدم تا از دینم اسلام و امام خمینی و مملکت ایران و مسلمین جهان دفاع کنم شاید بتوانم بدین وسیله اندکی از دینم خودم را نسبت به امام و دینم و ملت و سرزمینم ادا نمایم در این هنگام که از یک طرف آمریکای جهان خوار تازیانه ستم خود را هر چه شدیدتر بر مسلمین به وسیله صهیونیسم و صدامیان فرود می آورد و از طرف دیگر شوروی جنایت کار سرنیزه زور خود را در سینه مستضعفین فرو می کند. برای مسلمین ننگ است که در خانه بنشینند و این همه ظلم و جنایت را تماشا کنند صدام و صهیونیسم و منافقان داخلی به رهبریت غرب و شرق جنایت هایی مرتکب می شوند که تاریخ نظیر آنها را یاد ندارد وظیفه همه مسلمین و انسان های آزاده است که به دفاع برخیزند و با پیروزی از خط سرخ امام خمینی که همان راه حسین یعنی خط سرخ شهادت است دشمنان خارجی و داخلی را سر جای خود بنشانند و تا بانگ لا اله الا الله بر تمام جهان طنین نیفکند مبارزه را ادامه دهند اینجانب خواسته شخصی و سفارشی برای بعد از مرگ ندارم جز اینکه اول از مادر عزیزم می خواهم که بدی ها و تندی هایم را ببخشد و بعد از برادرم و خواهرم و اقوام و نزدیکان و دوستانم می خواهم که مرا عفو کنند و از خداوند تبارک و تعالی برایم طلب آمرزش نمایند و همه آنها را سفارش می کنم به اینکه امام خمینی را تنها نگذارند و گوش به فرمان او باشند.

خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطرات برادر شهید قاسم مزیری فرد:

از شهید خاطرات شیرین و بسیاری از وفا داری ایشان به اسلام و قرآن و به خصوص امام راحل (ره) است از خاطرات ایشان کمک کردن به مستمندان و آشنایانی بود که وضع مالی خوبی نداشتند مثلاً بعد از شهادت ایشان عده ی زیادی که غریب بودند به منزل ما می آمدند و در عزاداری شهید شرکت داشتند و وقتی از آشنایی آنها با شهید می پرسیدیم که چه شناختی نسبت به شهید دارند می گفتند که ایشان ماهانه از حقوق خود به ما کمک می کردند و وقتی نیازهایی را که در زندگی قادر به برآورده نمودن آن نبودیم با وقت زیاد و حال و حمت بسیار انجام می داد و در رفع گرفتاری ما را تنها نمی گذاشت و برای تحصیل و مخارج آن پوشاک کمک می کرد. شهید با وجود این که پدرش در بستر بیماری بود و علاقه زیادی به پدر و مادرش داشت وقتی شنید که امام (ره) می خواهند به تهران بیایند با شوق خاصی به آنجا رفت و منتظر آمدن امام شد و این باعث حیرت و تحسین مردم نسبت به علاقه ایشان به امام (ره) بود و همیشه می گفت تنها آرزویش در این دنیا ای است که امام را ببیند و سرانجام بعد از ۴ روز اقامت در تهران به آرزویش رسید و امام را زیارت کرد و عکس های امام را برای دوستان و فامیل و آشنایان هدیه آورد.

از دیگر خاطرات این شهید از عطوفت و مهربانی با پدر و مادر خویش بود بسیار ندم و صبور و بردبار بود مثل اینکه دنیا برایش صبر و بردباری معنی داشت و پرستاری ایشان از پدرش را همه مردمی که با او سروکار داشتند به یاد دارند که سالها پدرش توان راه رفتن و انجام کارهایش را نداشت او را در بغل می گرفت و هیچ گاه از کسی کمک و یا توقعی نداشت و همیشه می گفت تازمانی که زنده ام زندگیم را فدای پدر و مادر و مردم می کنم هیچ وقت احساس خستگی و ناراحتی نمی کرد و همیشه خدا را از اینکه چنین توان و نعمتی به او داده که از عهده خدمت به پدر و مادر و مردم بر آید شاکر و سپاس گذار بود.

شهید در آخرین بار عزیمت به جبهه علی رغم داشتن مرخصی و مشکلات خانوادگی درونی بی قرار داشت دیگر این عالم درون او را راضی نمی کرد و می دانست که این آخرین دیدار مردم است از همه حلالیت می طلبید گویی که خود از شهادتش آگاهی داشت و سرانجام در عملیات والفجر مقدماتی به عنوان تخریبچی در کربلای خونین فکه به درجه رفیع شهادت نائل گشت و جسی پاکش نیز ۱۰ سال در صحرای گرم جبهه ها بود و کسی از آن خبر نداشت.

مادرم بریم تعریف می کرد که شبی امام راحل را در خواب دیدم که به همراه عده ای به خانه ما آمدند و از جمله همین رهبر معظم امام خامنه ای هم همراه آنها بود نشستند و من از شدت ذوق گریه کردم و آنگاه گفتند که ما از جبهه می آئیم و فرزند شما هم نیت کرده و از خداوند خواسته بود که مدت ۱۰ سال در جبهه ها باشد. مادرم می گوید معنی آن را نفهمیدم و سپس امام رو به زن نورانی کرد و ضمن معرفی گفتند که اولاد پیغمبر است و از این ایشان خواهش کردند تا ۱۰ سال که فرزند این مادر پیر نیامده از او مراقبت و نگهداری کند و مادرم می گوید تنها از برکت خواب دیگر ۱۰ سال مفقودی به امید سفارش شیرین شده بود.

شعر

آنقدر وسوسه دارم بنویسم که نگو
آنقدر حسرت دیدار تو دارم که نگو
بسکه دل تنگ توام ، از سر شب تا حالا
آنقدر بوسه به تصویر تو دادم که نگو
آنقدر گوش به فرمان تو هستم که نگو
کوچه پس کوچه این شهر پر از تنهایست
آنقدر بی تو در این شهر غریبم که نگو
هرچه بودست بیادم همه تصویر تو بود
تو که بودی ای یاد تو آرامش من
امشب از کوچه دل تنگی من می گذری؟
آنقدر حسرت آغوش تو دارم که نگو
به خدا دل تنگم
گرچه از دور ولی من تو را می بوسم
آنقدر خاک کف پای شهیدان هستم که نگو
مردان خدا پرده پندار دریدند
یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

فاطمه مزیری فرد فرزند شهید از شهرستان عسلویه



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران